

حاصل تحقیق

حاصل تحقیق گسترده گذشته این شد:

- اخذ اجرت و عوض بازای انجام واجب - حتی عبادی آن - مانعی ندارد، و حتی دیگران بودن نیز ملازم با اعتبار مجانیت در انجام آن نیست.
- طبیعتا در این موارد، باید به اقتضای عموماً و اطلاقات جاری در سایر جاها عمل کرد.
- واضح است: مفروض کلام این است که سایر شرایط اجاره و اخذ جعل باید باشد و الا از محل بحث خارج است و آوردن فرض فاقد شرط از جهات دیگر در بحث، آشفتگی ناموجه است.
- در غیر واجب - هرچند عبادی - به حسب قاعده منعی برای اخذ اجرت نیست.
- البته دلیل نقلی خاص یا وجه معتبر غیر نقلی - مثل آن چه در اخذ اجرت بر قضا مطرح است - حسابی جداگانه دارد که باید مورد بررسی مستقل قرار گیرد.

۲. اخذ اجرت در قضا و اقتضای ادله خاصه

در گذشته با ادله مانعه مربوطه آشنا شدیم و در این پیوند به روایت عمار بن مروان^۲ و معتبره عبدالله بن سنان^۳ اشاره کردیم. در این باره می توان به روایات ذیل نیز اشاره کرد:

- «خبر الجعفریات عن علی - علیه السلام - قال: «من السحت ... اجر القاضی»»^۴.

البته جناب نوری در ادامه حدیث، این عبارت را نیز دارد: «و اجر القاضی الا قاض یجری علیه من بیت المال»،^۵ لکن محققان بر کتاب در پاورقی نسبت به متن دوم یادآور شده اند: «لیس فی المصدر و استظهرها المصنف»^۶. روایت از سند قابل دفاع برخوردار نیست و ذکر مواردی متعدد در روایت که اخذ اجرت در آن ها حرام نیست، فضای روایت را، فضای تنزیهی و حداکثری می کند و بر دلالت آن بر حرمت خدشه وارد می سازد. فتامل تعرف.

- روایت چهارم، روایت یوسف بن جابر است با این متن: «قال ابوجعفر - علیه السلام - : لعن رسول الله - ص - ... رجلا احتاج الناس الیه لتفقیهه فسألهم الرشوة»^۷. واضح است که استدلال به این حدیث، متوقف بر اراده اجرت از رشوه است؛ چنان که دلالتش هم تنها در فرض اخذ اجرت از طرفین پرونده است نه مطلقا. این اراده هر چند مورد پسند برخی است،^۸ لکن التزام به آن مشکل است. بر چه پایه می توان اخذ مال در مقابل زحماتی چون تدریس، تعلیم مسائل دینی و تصدی امور حسبیه را از مصادیق رشوه دانست؟! چنان که اعمال حکومت شارع به توسعه در معنا و مصداق این نهاد، مثبت معتبر می خواهد و به چنین حجتی ما دسترسی پیدا نکرده ایم و اطلاقات اخیانی موردی - اگر باشد - سند بر تعمیم شرعی به حساب نمی آید.

۱. عطف بر شماره ۱ در ابتدای ص ۴۷۳.

۲. مذکور در ص ۴۶۵.

۳. مذکور در ص ۴۶۶.

۴. مستدرک الوسائل، ج ۱۳، ص ۶۹.

۵. همان، ص ۷۰.

۶. همان، پاورقی.

۷. وسائل الشیعة، ج ۲۷، آداب القاضی، باب ۸، ص ۲۲۳، ح ۵.

۸. در ص ۴۶۸ گذشت.

با این توضیح نسبت به فرمایش محقق آشتیانی باید تامل کرد. آن جا که می فرماید:

«يمكن الاستدلال على الحرمة بما ورد في غير واحد من الاخبار من حرمة اخذ الاجرة على القضاء».^۹

با این که اخبار – ظاهرا – همین ها است که ملاحظه گردید. طبیعتا وجه ضعف سخن ذیل نیز معلوم گردید:

«و قد يستدل ايضا بما ورد في كثير من الاخبار من حرمة اخذ الرشوة على القضاء و الحكم بالحق بين الناس، بادعاء شمول الرشوة لمطلق العوض».^{۱۰}

این استدلال از سوی محقق آشتیانی نیز رد شده است.^{۱۱}

ضمنا روایت ابن جابر به دلیل عدم توثیق احمد بن ابراهیم کرمانی، عبدالرحمن و ابن جابر قابل استناد نیست.

وجوه غیر لفظی دال بر منع در اخذ اجرت از متخاصمین

نسبت به اخذ اجرت از متخاصمین یا یک طرف پرونده وجوهی بر وجوه گذشته اضافه می شود، نظیر آن چه فقیه نجفی فرمود مثل: ایجاد تهمت و نفرت.^{۱۲} بر این همه می توان اضافه کرد خطر انحراف نظام قضایی و راه پیدا کردن فساد و صدور احکام جائزانه به سیستم اجرایی قضا. به تعبیر برخی:

در جامعه ای که همه چیزش قابل فروش باشد، زندگی برای افراد بی بضاعت سخت می شود. هر چه بیشتر با پول بشود خرید، ثروت (یا نداشتنش) مهم تر می شود. اگر با ثروت فقط بتوان قایق شخصی، ماشین مدل بالا و تعطیلات آن چنانی خرید، نابرابری درآمد یا دارایی خیلی اهمیت پیدا نمی کند؛ اما اگر با پول بشود روز به روز چیزهای بیشتری خرید، توزیع در آمد و دارایی مهم تر می شود. نفوذ سیاسی، مراقبت پزشکی بهتر، خانه ای در محله امن نه محله جرم خیز، امکان تحصیل در مدارس نخبه پرور به جای مدارس ورشکسته وقتی قابل خرید و فروش باشند، زمین تا آسمان، فرق می کند که پول و امکانات داشته باشی یا نه.^{۱۳}

در این باره توجه به سیستم قضایی و اقتصادی اسلام نیز راه گشا در فهم صحیح و حل مساله است.

البته این وجوه را – در صورت امکان – باید به وجهی فنی و فقهی برگرداند تا قابل استدلال باشد؛ مثلا آن را به گونه ای در سلسله علل و از مدرکات مسلم عقل عملی حساب کرد و از طریق قاعده ملازم حکم شرعی را از درون آن بیرون کشید.

چنان که نباید آن را در قالب «سد ذرائع» قرار داد که قابل قبول فقه امامیه نیست.

ادله خاصه نقلی و غیر نقلی در بوته نقد

در گذشته و در بحثی که پیش رو است، برخی مناقشات نسبت به روایات خاصه گذشت؛ چنان که دفاع هایی هم صورت گرفت. آن چه به اعتقاد ما در پایان بحث باید گفت، این است:

۹. کتاب القضاء، ص ۳۷.

۱۰. همان.

۱۱. همان.

۱۲. در ص ۴۶۸ گذشت.

۱۳. مقدمه کتاب «آن چه با پول نمی توان خرید، اثر مایکل سندل.